

مهاجرت و هویت آشفتگی، درمان و تحول

تألیف
سلمان اختر

ترجمه
دکتر فاطمه شیخ مونسى
عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی مازندران
استاد روان‌پزشکی، فلوشیپ روان‌درمانی

پیشگفتار	۱۱
بخش ۱: مهاجرت	۱۵
۱: متغیرهای روانی اجتماعی مرتبط با مهاجرت	۱۷
جزئیات و دلایل مهاجرت	۱۸
دسترسی به سوخت گیری مجدد	۲۰
منش قبل از مهاجرت	۲۵
میزان تفاوت‌های فرهنگی	۲۸
تولد بچه‌ها	۳۴
تأثیر جنسیت	۳۷
ازدواج و مهاجرت	۳۸
خلاصه	۴۳
بخش ۲: هویت	۴۵
۲: تکامل، پدیدارشناسی و ارتباط بالینی با هویت	۴۷
تکامل تاریخی مفهوم هویت	۴۸
نوجوانی	۵۵
پیوستگی زمانی	۶۲
اصالت	۶۳
جنسیت	۶۴
قومیت و وجدان	۶۴
ارتباط بالینی	۶۵

- ۳: چهار مسیر در تغییر هویت متعاقب مهاجرت ۷۱
- از عشق یا نفرت به سوی دودلی ۷۲
- از نزدیک یا دور به سوی فاصله بهینه ۷۶
- از دیروز یا فردا به سوی امروز ۸۰
- از مالِ تو یا مالِ من به سوی مالِ ما ۸۵
- بخش ۳: درمان بین فرهنگی ۹۵
- ۴: روانکاوی و روان‌درمانی تحلیلی ۹۷
- دستورالعمل‌های تکنیکی ۹۸
- حفظ بی‌طرفی فرهنگی و اجتناب از تله‌های انتقال متقابل ۹۹
- تطبیق عقلاانه چارچوب درمانی با تفاوت‌های فرهنگی ۱۰۱
- اتخاذ موضع رشدی و انجام دادن کار رشدی ۱۰۴
- آشکار کردن و تفسیر توجیه‌کردن‌های فرهنگی ۱۰۶
- در مورد تعارضات درون‌روانی و واکنش‌های انتقال ۱۰۶
- اعتباربخشی به احساسات ناشی از جابه‌جایی و تسهیل سوگواری ۱۰۸
- تفسیر کارکردهای دفاعی نوستالژی و همچنین دفاع‌ها در برابر ظهور نوستالژی ۱۰۹
- پذیرش فردیت به‌ظاهر نامطلوب و مشارکت بستگان در درمان ۱۱۱
- مواجهه با چالش ناشی از چندزبانی و چندگویی بیمار ۱۱۳
- خلاصه ۱۱۷
- ۵: جامعه مهاجر و درمانگر مهاجر ۱۱۸
- مداخلات مربوط به کودک و خانواده ۱۱۸
- توصیه آگاهانه روان‌تحلیلی ۱۲۳
- گسترش خدمات در جامعه ۱۲۶
- درمانگر مهاجر ۱۲۸

۱۳۵	 خلاصه
۱۳۹	 فهرست لغات
۱۵۱	 منابع
۱۶۵	 واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۱۶۷	 واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۱۶۸	 درباره نویسنده

در سال ۱۹۴۶ در هند، وابسته به امپراطوری بریتانیا به دنیا آمدم و در آن کشور بزرگ شدم، کشوری که بعد از آن تجزیه شد اما مستقل و به شدت غیروابسته بود، در ۱۹۷۳ به ایالات متحده آمدم. بیست و شش سال پس از آن، تغییرات و موفقیت‌هایی در دو حوزه آکادمیک و رشد شخصی من ایجاد شد. یکی از جنبه‌های مهم آن، تغییر آهسته اما غیرقابل تردید در هویت من بوده است، تغییری که به‌طور عمده (البته نه به‌طور کامل) به دلیل مهاجرت من بوده است.

با این حال، این بُعد شخصی تنها منبع علاقه من به موضوع مهاجرت نیست. در طول ربع قرن اخیر، من با تعداد زیادی از هم‌وطنان مهاجر از هند معاشرت کرده‌ام و نمونه‌های قوم‌نگاری از زندگی آنها در زمینه مهاجرت را جمع‌آوری کرده‌ام. همچنین با ده پزشک مهاجری در تماس بوده‌ام که تقریباً هم‌زمان با من وارد ایالات متحده شده بودند و سال اول رزیدنتی در روان‌پزشکی را با آنها گذرانده بودم - دکتر گتولیو تووار (برزیل)، آرنو ووتیلا (فنلاند)، راوی بالیگا، هاریش مالهورا، مایا مالهورا، کانان پاتراوالا و لایلا راثو (هند)، محمود ملایری (ایران)، دانیلو کامپوس (فیلیپین) و یانگ هو کیم (کره جنوبی). این ارتباطات نه تنها به من فرصتی داد تا رشد روانی-اجتماعی خودمان را به‌عنوان مهاجر مشاهده کنم و با دیگران در میان بگذارم بلکه باعث شد به ورود و تکامل فرزندان متولد ایالات متحده در مهاجرین، نگاهی اجمالی بیندازم.

با مطالعه تک‌نگاری از گرینبرگ و گرینبرگ (۱۹۸۹) که در این موضوع پیشگام بودند، مقاله اولیه تیکو (۱۹۷۱) در مورد جنبه‌های فرهنگی انتقال و انتقال متقابل، مقاله پیچیده گارزا-گوئررو (۱۹۷۴) در مورد شوک فرهنگی و مقاله آماتی-مهلر و همکارانش (۱۹۹۳) که در موضوع چندزبانی و چندگویی کمک فراوانی کرد، علاقه من به مهاجرت افزایش یافت. خواندن شعر و داستان توسط نویسندگان مهاجر از ملیت‌های مختلف هم درک من را از مسائل ظریف و تکان‌دهنده در این حوزه تسهیل کرد. تماس با دانشجویان پزشکی مهاجر، دستیاران روان‌پزشکی، کارورزان روان‌شناسی و کاندیدهای روانکاو از ملیت‌های مختلف، اشتیاق من به این موضوع را بیشتر کرد.

با این حال به‌خاطر روانکاو شدن در جایگاه یک تحلیل‌شونده مهاجر که زبان مادری‌اش با روانکاو متفاوت بود و انجام روان‌درمانی و روانکاو با بیمارانی که زبان مادری آنها با من متفاوت بود، انگیزه دیگری به وجود آمد. این موضوع باعث شد که من از اهمیت عمیق (و به‌طور متناقض

بی‌اهمیت بودن) تفاوت زبان در جفت درمانی^۱ آگاه شوم. همچنین اهمیت بالینی تفاوت در سایر سبک‌های ابراز شخصی را درک کردم (مثلاً مزاح، فاصله بهینه، رک‌گویی، وابستگی، پسرفت).

چنین انگیزه‌های شخصی، اجتماعی، تحصیلی و بالینی، همه‌باهم، من را به نوشتن مجموعه‌ای از مقالات سوق داد که مرتبط بود با آنچه مشاهده می‌کردم. موضوعات من در ابتدا بر دویاره‌سازی، هویت و پراکندگی هویت متمرکز بود (اختر ۱۹۸۴، ۱۹۹۲b، اختر و بیرن ۱۹۸۳، اختر و ساموئل ۱۹۹۶) و به تدریج موضوعات خاص مربوط به تفاوت فرهنگی، مهاجرت و تبعید را شامل شد (اختر ۱۹۸۸، ۱۹۹۵a، ۱۹۹۷، ۱۹۹۹). باین‌حال، مشاهداتی که داشتم پراکنده و از یکدیگر جدا باقی ماندند. در تلاش برای ترکیب آنها، تصمیم گرفتم همه این موضوعات را درهم آمیزم و ایده‌های دیگری را که هنوز روی کاغذ نیاورده بودم، اضافه کنم. نتیجه این کتاب است.

کتاب متشکل از سه بخش است. بخش ۱ با عنوان «مهاجرت»، از یک فصل واحد اما طولانی با عنوان «متغیرهای روانی اجتماعی مرتبط با مهاجرت» تشکیل شده است. من این فصل را با اشاره به این نکته شروع می‌کنم که حتی تحت بهترین شرایط، مهاجرت یک رویداد آسیب‌زا است؛ مانند بقیه تروماها، روند سوگواری را برمی‌انگیزد. سپس به بررسی عوامل مختلفی می‌پردازم که بر پیامد روانی مهاجرت مؤثرند. از جمله این متغیرها، این موارد را مطرح می‌کنم (۱) جزئیات و دلایل مهاجرت، (۲) دسترسی به سوخت‌گیری مجدد، (۳) سن در زمان مهاجرت، (۴) منش قبل از مهاجرت، (۵) ماهیت کشوری که ترک شده، (۶) میزان تفاوت‌های فرهنگی، (۷) پذیرش توسط جمعیت میزبان، (۸) تجارب سودمندی در کشور جدید و (۹) تولد فرزندان در سرزمین جدید. به دنبال این مطالب، به برخی از جنبه‌های دیگر مهاجرت می‌پردازم که توجه کافی (یا هیچ توجهی) به آنها در متون نشده است که شامل این موارد است (۱) نقش ویژگی‌های بدنی، (۲) تأثیر جنسیت، (۳) ازدواج و مهاجرت، (۴) وضعیت قانونی، (۵) هم‌جنس‌خواهی و مهاجرت، (۶) رؤیاها و (۷) رابطه تغییر یافته انسان و حیوان در نتیجه مهاجرت.

بخش ۲ کتاب «هویت» نام دارد و شامل دو فصل است. فصل دوم به جنبه‌های رشدی و پدیدارشناختی هویت می‌پردازد. در اینجا، مفهوم هویت را از اولین ظهور آن در متون روان‌تحلیلی در ۱۹۱۹ از نوشته‌های اریکسون، لیختنشتاین، جاکوبسن و ماهلر تا احیای علاقه معاصر به موضوعات مرتبط با هویت دنبال می‌کنم. من این احیا را مقدمه‌ای برای مشارکت‌های عمیق کرنبرگ در حوزه آسیب‌شناسی شدید شخصیت و همین‌طور کاربرد فزاینده درمان‌های روان‌تحلیلی برای افراد با پیشینه‌های فرهنگی متنوع می‌دانم. من در مورد مراحل مختلف رشد هویت از جمله دوره قبل از تولد، مرحله جدایی-تفرد، عقده ادیپ، نهفتگی و نوجوانی بحث می‌کنم. همچنین فصلی را در مورد نقش پدر در تثبیت هویت فرزندانش و در مورد اصلاح هویت در بزرگسالی اضافه می‌کنم. پس از این، من هفت

وجه هویت را (تصویر واقعی از بدن، نگرش‌ها و رفتارهای پایدار، احساس ذهنی از یکسان‌بودن خود، تداوم زمانی، اصالت، جنسیت، قومیت و وجدان) ترسیم می‌کنم و در مورد ارتباط و ارزیابی بالینی آنها بحث می‌کنم. درحالی‌که من به‌طور مکرر نظرات مربوط به مهاجرت را در این فصل مطرح می‌کنم، در فصل بعدی موضوعات مهاجرت و هویت را به شیوه‌ای معنادار و عمیق‌تر در کنار هم قرار می‌دهم.

عنوان فصل ۳ «چهار مسیر در تغییر هویت متعاقب مهاجرت» است. این مسیرها شامل ابعاد سائق‌ها و عواطف، فضای روانی و بین‌فردی، زمان‌مندی و وابستگی اجتماعی است. در تأکید بر روند سوگواری-آزادی مهاجر در کنار این چهار بعد، به موضوعات آرمانی‌سازی و بی‌ارزش‌سازی، نزدیکی و دوری، امید و دلتنگی، ناحیه انتقالی در ذهن، تغییر ویژگی‌های فرهنگی سوپرایگو، دوسویگی و تغییر زبانی می‌پردازم. با اذعان به اینکه چهار پیشرفت پویا ممکن است جامع و مستقل از هم نباشند، در مورد مفهوم‌سازی‌ام در این زمینه هشدارهایی مطرح می‌کنم و همچنین در مورد وضعیت مشکل‌سازتر تبعیدیان و پناهندگان به‌شدت آسیب‌دیده اظهار نظر می‌کنم.

ارتباط بالینی ایده‌هایی که در دو بخش اول کتاب مطرح شدند با کار بالینی روزانه ما در فصل سوم مشخص می‌شود. این بخش با عنوان «درمان بین فرهنگی» شامل دو فصل است. در فصل ۴ دستورالعمل‌های مفصلی در مورد روانکاوی و روان‌درمانی برای بیماران مهاجر مطرح می‌کنم. این دستورالعمل‌ها به‌عنوان راهبردهای اجباری توصیه نمی‌شوند، تنها برای ایجاد زمینه‌ای در برابر مداخلات تأییدی و تفسیری معمول هستند که روان‌درمانی عمیق و روانکاوی باید بر اساس آنها انجام شود. این دستورالعمل‌ها شامل این موارد هستند: (۱) حفظ بی‌طرفی فرهنگی و اجتناب از تله‌های انتقال متقابل، (۲) تطبیق عاقلانه چارچوب درمانی با تفاوت‌های فرهنگی، (۳) اتخاذ موضعی رشدی و انجام‌دادن کار رشدی، (۴) آشکارکردن و تفسیر توجیه‌های فرهنگی در مورد تعارضات درون‌روانی و واکنش‌های انتقال، (۵) اعتباربخشی به احساسات ناشی از جابه‌جایی و تسهیل سوگواری، (۶) تفسیر کارکردهای دفاعی نوستالژی و همچنین دفاع‌ها در برابر ظهور نوستالژی، (۷) پذیرش فردیت به‌ظاهر نامطلوب و مشارکت بستگان در درمان، (۸) مواجهه با چالش ناشی از تفاوت‌های زبانی درزوج درمانی. در فصل ۵ در مورد مداخلات کودک و خانواده توضیح می‌دهم که این مداخلات اخیر نه‌تنها در درمان کودکان مهاجر بلکه گه‌گاهی حتی در درمان بزرگسالان مهاجر به‌ویژه اگر از فرهنگ‌های جمع‌گرا و متمرکز بر دیگری آمده باشند، اهمیت فراوانی دارد. همچنین یک بخش مختصر را به آنچه «توصیه آگاهانه روان‌تحلیلی» می‌نامم و به اهمیت برنامه‌های گسترش خدمات در جامعه اختصاص می‌دهم. پس از این به معضلات خاص درمانگر مهاجر می‌پردازم: از جمله تفاوت زبانی او با بیمارانش، توانایی او در حفظ بی‌طرفی فرهنگی و ظرفیت او برای حفظ فاصله مطلوب بین هویت ترکیبی خود و بازنمایی از خویشتن یک بیمار بومی که نسبتاً «تک‌قومی» است، چون هر دو با هم در انتقال-انتقال متقابل می‌آیند.

در نقاشی بر بوم مشکلات هویت در مهاجران، ظرف رنگ‌های من محدود به رنگ‌های روان‌پزشکی و روانکاوی نشده است. من بر تجربه شخصی خودم تکیه کرده‌ام و از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، داستان، سینما و مهمتر از همه شعر استفاده کرده‌ام. در انجام این کار، از گرایش فکری و زیبایی شناختی خود پیروی کردم و به توصیه‌های فروید هم گوش فرادادم. شصت و شش سال پیش، او یکی از سخنرانی‌های خود را با گفتن این نکته به حضار پایان داد که اگر می‌خواهند دربارهٔ چنین موضوعاتی بیشتر بیاموزند، باید به «تجربه‌های زندگی خودشان یا شاعران رجوع کنند» (فروید ۱۹۳۳، ص. ۱۳۵). من هر دو را انجام داده‌ام!

بخش ۱

مهاجرت

متغیرهای روانی اجتماعی مرتبط با مهاجرت

مهاجرت از کشوری به کشور دیگر، یک فرایند پیچیده روانی اجتماعی با اثرات مهم و پایدار بر هویت فرد است. ترک کشور فقدان‌های عمیقی را در بر دارد. اغلب فرد باید غذاهای آشنا، موسیقی محلی، رسوم پذیرفته اجتماعی و حتی زبان خود را ترک کند. کشور جدید، غذا با طعم ناآشنا، آهنگ‌های جدید، دغدغه‌های سیاسی متفاوت، زبان بیگانه، جشنواره‌های کهن، قهرمانان ناشناخته، تاریخی که از نظر روانی زیسته نشده و منظره ناآشنای دیداری را عرضه می‌کند. هرچند در کنار این فقدان‌ها، فرصت مجددی برای رشد روانی و تغییر وجود دارد. راه‌های جدیدی برای ابراز وجود در دسترس قرار می‌گیرد. مدل‌های همانندسازی جدید، قوانین متفاوت سوپرایگو و آرمان‌های تازه وجود دارند. یک چیز واضح است: مهاجرت موجب تغییری ناگهانی از یک «محیط به طور متوسط قابل انتظار» (هارتمن ۱۹۵۹) به یک محیط عجیب و پیش‌بینی‌ناپذیر می‌شود.^۱

آمیزه‌ای از درد در خلال فقدان‌هایی که از فرایند مهاجرت تفکیک‌ناشدنی هستند و اضطرابی که منتج از واقعیت تغییر یافته بیرونی (و درونی) است، فرایند سوگواری را بر می‌انگیزاند که نتیجه آن به متغیرهای زیادی بستگی دارد. من قسمت اصلی این فصل را به بحث گام به گام در مورد این متغیرها اختصاص می‌دهم. بعد از آن به سایر جنبه‌های تجربه مهاجرت می‌پردازم (مثل: جنسیت، ازدواج، هم‌جنس‌خواهی) که در متون مرتبط مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

۱. تأکید بر مهاجرت از کشوری به کشور دیگر نباید باعث نادیده گرفتن مسائل مشابهی شود که افرادی که داخل یک کشور به مناطقی متفاوت از نظر فرهنگی نقل مکان می‌کنند، با آن مواجه هستند. یک مثال تند و تیزی از "مهاجرت درون‌مرزی" (گرینبرگ و گرینبرگ ۱۹۸۹، ص. ۱۷) شخصیتی در فیلم مشهور ۱۹۶۷ به نام کابوی نیمه شب با بازی جان وُیت است. مشاهدات جامعه‌شناسی کولز (۱۹۶۷) بر مهاجرت از جنوب به شمال در ایالات متحده و برودی (۱۹۷۳) بر مهاجرت‌های درون‌مرزی در برزیل به این مطلب مرتبط هستند. جیمز باکستر (۱۹۵۸)، شاعر نیوزلندی، تجربه خودش از مهاجرت از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر در داخل کشورش را در یک شعر زیبا به نام «بازگشت» بیان کرده است.

عوامل مؤثر بر پیامد

مهاجر باید به وضوح قسمتی از فردیت خود را، حداقل به طور موقت، ترک کند تا با محیط جدید یکپارچه شود. هرچقدر تفاوت بین جامعه جدید و جامعه ای که فرد متعلق به آن است، بیشتر باشد، او مجبور است که بیشتر فردیت خود را ترک کند. [گرینبرگ و گرینبرگ ۱۹۸۹، ص. ۹۰]

چون نقل مکان کردن از جایی به جای دیگر مستلزم فقدان است - فقدان کشور، فقدان دوستان، فقدان هویت قبلی - همه تجارب تغییر مکان ممکن است از نظر توانایی مهاجر یا پناهجو برای سوگواری کردن و/یا مقاومت در برابر فرایند سوگواری بررسی شوند. اینکه فرد تا چه حد قادر است به صورت درون روانی فقدان را بپذیرد تعیین می کند که میزان انطباق او با زندگی تازه اش تا چه حد خواهد بود. [ولکان ۱۹۹۳، ص. ۶۵]

جزئیات و دلایل مهاجرت

جزئیات پیرامون مهاجرت و انگیزه ها برای برداشتن چنین قدم بزرگی در تعیین اینکه چه وقایع روان شناختی ای در پی خواهد آمد، نقش مهمی دارند. خیلی چیزها در اینجا مطرح است. نخست اینکه موقتی یا دائمی بودن مهاجرت تفاوت بزرگی ایجاد می کند. موقعیت دیپلماتی که برای مدت زمان مقرر در کشوری خارجی گماشته می شود متفاوت است با مهاجری که وطن را به امید استقرار بر سرزمینی جدید ترک می کند. دوم اینکه فرد در ترک کشورش تا چه میزان حق انتخاب داشته است بر سازگاری بعدی اثر می گذارد. همینطور زمانی که فرد فرصت دارد تا خود را برای ترک محل آماده کند، موضوع مرتبطی است. عزیمت ناگهانی مانع سوگواری حین انتظار کشیدن^۱ می شود و سازگاری بعدی را پیچیده می کند. سوم، امکان دیدار مجدد از وطن بر نتیجه فرایند مهاجرت تأثیر دارد. آنهایی که به راحتی و به طور مکرر می توانند به وطن خود مسافرت کنند رنج کمتری متحمل می شوند نسبت به افرادی که از این «سوخت گیری مجدد هیجانی» بازداشته می شوند (قسمت بعدی را برای توضیحات بیشتر ببینید). چهارم، دلایلی که فرد برای ترک کشورش دارد، در تعیین موفقیت یا شکست در سازگاری با محیط جدید نقش دارد. از منظر واقعیت بیرونی، آیا فرد از مشکلات مالی، آزار سیاسی یا کشمکش های قومی «فرار» می کند یا «عازم» فرصت های جدید و افق های وسیع تر می شود؟ از نظر روان شناختی، آیا مهاجرت انکار ابژه اولیه به شکل مضطربانه یا خشمگینانه است یا جلوه ای از ظرفیت

سالم آلوپلاستیک^۱ ایگو؟ اگر جدایی درون‌روانی از والدین دشوار باشد،

ترک کردن برای رفتن به جایی دور در کشوری دیگر می‌تواند حس خیالی از جدایی و استقلال ایجاد کند. مهاجرت ممکن است روشی برای طرد یک یا هر دو والد و یا حتی یک همشیر باشد. مهاجرت ممکن است در جهت انتقام‌جویی از والد پرتوقع یا کنترل‌گر و همین‌طور ابراز تمایل برای آزادی خویش از یک رابطه آزارنده باشد. [مارلین ۱۹۹۷، ص. ۲۴۴]

جهت اطمینان، هرگونه دیدگاه کاملاً دوقطبی راجع به انگیزه‌های زیربنایی مهاجرت ساختگی است اما پیامد مهاجرت با توجه به تعادل مؤلفه‌های واقعیت در برابر مؤلفه‌های درون‌روانی و مؤلفه‌های نوروتیک در برابر مؤلفه‌های سازگارانه در عمل متفاوت است.

همه اینها موضوع تمایز بین «مهاجر» و «تبعیدی»^۲ را مطرح می‌کنند. در واقع آنها در پنج مورد مهم تفاوت دارند. نخست اینکه مهاجر کشورش را خودخواسته ترک کرده است درحالی‌که پناهنده مجبور به ترک سرزمینش شده است. دوم، معمولاً مهاجر مدت زمان بیشتری برای آماده شدن جهت ترک وطن فرصت دارد، در صورتی‌که پناهنده قبل از خروجش هیچ اطلاعی ندارد یا اطلاعات کمی دارد. سوم، درکل اتفاقات آسیب‌زای کمتری مرتبط با ترک وطن در مهاجرو وجود دارد؛ اغلب پناهنده از وضعیت فاجعه‌بار سیاسی اجتماعی در کشورش گریخته است.^۳ چهارم، مهاجر امکان دیدار مجدد وطنش را دارد در حالی‌که در پناهنده «رشته تعلق» گسسته می‌شود (اختر ۱۹۹۲) و این منبع مهم سوخت‌گیری مجدد هیجانی را از دست می‌دهد. در نهایت، شیوه ای هم که دو گروه با جمعیت میزبان مواجه می‌شوند با هم متفاوت است. مهاجر با توشه سیاسی اجتماعی کمتری وارد می‌شود و با میهمان‌نوازی بیشتری مواجه می‌شود نسبت به پناهنده که با ظن دیده می‌شود و با مقاومت توسط جمعیت میزبان پذیرفته می‌شود. این تفاوت‌های بیرونی موجب تفاوت‌هایی در فرایند درون‌روانی سوگواری و سازگاری در دو گروه می‌شود (فصل ۳ را ببینید).

تعریف پناهندگان به معنی افرادی که مجبور به خروج از کشورشان شده‌اند، نباید باعث مغفول ماندن این واقعیت شود که برخی اوقات وضعیت یک مهاجر، به طور غیرمنتظره به یک تبعیدی تغییر می‌یابد. به خاطر تغییرات سیاسی ناگهانی در کشور مبدأ، مهاجران ممکن است ناگهان خود را از

۱. فرایندی از پاسخ انطباقی که هدف آن تغییر محیط است، و نه تغییر در خود. گاهی واژه «برون‌دگرساز» را معادل این کلمه استفاده می‌کنند (مترجم).

2. Exile

۳. آواره‌های یهودی بعد از هولوکاست، مثالی خوب برای مهاجرت آسیب‌زا در نتیجه آزار مذهبی هستند. نمونه‌ای دیگر شامل وقایع پیرامون تجزیه هند در ۱۹۴۷ می‌شود. در عرض سه سال بعد از آن، ده میلیون هندو و هفت میلیون مسلمان در نتیجه جداسازی دلخراش و خونبار در امتداد خطوط مذهبی، از مکانی به مکان دیگر رفتند.

وطن‌شان جدا ببینند. ناتانیل هوول که در زمان تهاجم عراق به کویت، سفیر آمریکا در کویت بود و ارتباطات مستمر خود را با کویتهای آسیب‌دیده و آواره حفظ کرده بود، چنین نقل می‌کند:

از دست دادن ناخواسته «خانه» بی‌شک در بین آسیب‌زاترین فقدان‌هایی است که ممکن است برای فرد یا گروهی رخ دهد. از دست دادن حس‌های مرتبط با آن مانند از دست دادن حس امنیت، آشنایی و پیوستگی تاریخی، شدید است حتی درجایی که هیچ تهدید جسمی یا جراحت واقعی‌ای رخ نداده باشد. به عنوان نمونه، در مطالعه‌ای که سه سال بعد از حمله عراق به کویت انجام شد (۹۳-۱۹۹۲)، ما متوجه شدیم بسیاری افرادی که در هنگام حمله، خارج از کشورشان بودند، به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند. در مصاحبه‌های عمیق با نمونه‌ای که نمایانگر چنین افرادی بود، مشخص شد که وقتی آنها در مصر، لندن یا ایالات متحده فهمیدند که «دیگر وطنی ندارند» آسیب دیدند. آنها از نظر جسمی «ایمن» بودند (هرچند اغلب آنها خانواده‌هایی داشتند که تحت حمله بی‌رحمانه بودند) اما گذرنامه و پولشان بی‌ارزش شده بود؛ آنها واقعاً خود را بدون هویت دیدند. [هوول ۱۹۹۹، ص. ۱۶۴]

این مطلب نشان‌دهنده آن است که چطور موقعیت فرد می‌تواند از مهاجر به تبعیدی تغییر یابد. برعکس آن هم می‌تواند رخ دهد، همانطور که از وضعیت یهودیان اروپای شرقی مشهود است، آنها به خاطر هولوکاست نازی‌ها کشورشان را ترک کردند و پناهنده و تبعیدی در این سرزمین شدند. با سقوط اتحادیه شوروی و گشایش کشورهای اروپای شرقی مختلف، وضعیت روان‌شناختی آنها ناگهان به وضعیت مهاجران تغییر کرد. به عبارتی دیگر، اکنون اگر آنها تمایل داشتند امکان دیدار مجدد و درواقع جابه‌جایی به وطنشان را داشتند.

موضوع پیچیده‌تر می‌شود وقتی وضعیت درون‌روانی پناهنده بودن و یک مهاجر که هر کدام نشانگر دوره مختلفی از زندگی فرد هستند، هم‌زمان وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، فردی ممکن است به عنوان تبعیدی یا پناهنده از کشوری به کشور دیگر کوچ کند و سپس سال‌ها بعد به کشور سومی به طور اختیاری مهاجرت کند. در چنین مواردی فراز و نشیب‌های روان‌شناختی سوگواری پیچیده است. اغلب کشوری که داوطلبانه ترک شده مانند ایذه‌ای است که می‌تواند آرمانی‌سازی شود و کم و بیش برایش سوگواری شود، در حالی که کشوری که فرد از آن بیرون رانده شده، بی‌ارزش می‌شود و تقریباً فرد در ذهن خود برایش سوگواری نمی‌کند.

دست‌رسی به سوخت‌گیری مجدد

واژه سوخت‌گیری مجدد هیچانی به‌وسیله فورر ابداع شد (نقل قول در مقاله ماehler و همکاران ۱۹۷۵،

ص. ۶۹) تا بازگشت مکرر یک کودک نوپا را به سوی مادرش بعد از تاخت و تاز به دنیای بیرونی رو به گسترش نشان دهد. درون‌داد ادراکی مجدد از مادر، باتری این واحد دوتایی همزیستی را شارژ می‌کند و اطمینان کودک را افزایش می‌دهد. با درونی‌سازی ثابت و پابرجای مادر، نیاز برای چنین ارتباطی کاهش می‌یابد. همین‌طور با رشد سریع ظرفیت‌های ایگو و افزایش سن، چنین سوخت‌گیری مجدد، شکل‌های متفاوتی پیدا می‌کند و برای تقویت روان، از مادر به سایر منابع معطوف می‌شود.

این پدیده در حالی که از ویژگی‌های رشد اولیه کودکی است، از اهمیت زیادی در زندگی مهاجر برخوردار است. مهاجر جداشده از «سرزمین مادری» نیاز به تقویت بیرونی دارد تا ارتباط درون‌روانی خود را با آن حفظ کند. به طور ایده‌آل، دو منبع برای چنین حمایتی دردسترس او هستند. یکی واقعی یا سوخت‌گیری مجدد برون‌مرزی^۱ است که شامل تماس‌های تلفنی بین‌المللی با بستگان و سفر کردن به وطن است. دیگری، سوخت‌گیری مجدد درون‌مرزی یا حمایت اتکایی است که توسط اقوامی که همراه وی مهاجرت کرده‌اند و شبکه وسیعتری از جامعه هم‌ملیت (مانند دوستان، کاسبان و پزشکانی که هم‌ملیت هستند) عرضه می‌شود. السا رونینگستام (مکالمه شخصی ۱۹۹۷) اشاره می‌کند که جامعه هم‌ملیت فقط منبعی برای سوخت‌گیری مجدد هیجانی نیست بلکه برخی اوقات، جنبه‌های ناآشنایی از شخصیت و فرهنگ خود فرد را به مهاجر معرفی می‌کند. او اظهار می‌کند که «وقتی با جنبه‌های جدید هویت سوئدی‌ام و همین‌طور با تجارب اصلاحی غیرمنتظره در این جامعه جدید سوئدی در ماساچوست مواجه شدم، متعجب شدم».

دیدار از مراکز خرید قومی، برگزاری جشنواره‌های بومی فرد، تماشا کردن نمایش‌های قومی در تلویزیون و حضور در مراکز مذهبی که توسط هم‌وطنان راه‌اندازی شده، فعالیت‌هایی محسوب می‌شوند که بازتوانی قومی‌روانی را برای یک مهاجر فراهم می‌کنند. شاعر مشهور یونانی، کنستانتین کافاوی (۱۹۰۶) این پدیده را در بین مهاجران اولیه یونانی، به طور فصیحی توصیف می‌کند:

تنها چیزی که از اجدادشان باقی مانده بود، یک جشنواره یونانی با مناسک زیبا،
فلوت و چنگ، مسابقات و حلقه گل بود. عادت آنها این بود که در پایان جشنواره
در مورد رسم‌های باستانی با هم صحبت کنند و یکبار دیگر به نام‌های یونانی صحبت
کنند که اکنون به سختی هر کدام از آنها را بازشناسایی می‌کردند. [بازگشت به
یونان»، ص. ۳۶۹]

برای افرادی که این منابع برای آنها دردسترس است و به‌خصوص اگر امکان دیدار مجدد از وطن داشته باشند، تطبیق با شرایط جدید بسیار بهتر است. در اینجا تفاوت مهمی بین پناهنده و تبعیدی وجود دارد. تبعیدی چون قادر به دیدار از سرزمینش نیست، نه تنها سوخت‌گیری مجدد هیجانی را از

دست می‌دهد بلکه نمی‌تواند تصویر درونی شده محیط اولیه خود را بازبینی و به‌روز کند. خیابان‌ها، مدارس، پارک‌ها و خانه دوران کودکی برای همیشه از دست می‌رود. حتی آرامگاه اجدادش غیر قابل دسترس می‌شود (مقاله اختر و اسمولار [۱۹۹۸] را در مورد اهمیت دیدار از آرامگاه‌ها ببینید). بنابراین از سوگواری در تمام سطوح ممکن جلوگیری می‌شود و امکان سوگ بی‌عاطفه^۱ بیشتر می‌شود (وولکان ۱۹۹۰ را ببینید).

سن در زمان مهاجرت

چون مهاجرت یک فرایند به‌هم‌زننده ثبات است، میزانی که ساختار روان مهاجر محکم شده باشد و میزانی که بر «تغذیه روانی از طریق محرک» (راپاپورت ۱۹۶۰) از طریق واقعیت بیرونی و فانتزی‌های خودآگاه و ناخودآگاه فعال در زمان مهاجرت تکیه می‌کند، تفاوت بزرگی در تطبیق روانی بعدی ایجاد می‌شود. بنابراین سن در زمان مهاجرت متغیر بسیار مهمی محسوب می‌شود. مهاجران در گروه‌های سنی متفاوت با مشکلات مختلفی مواجه هستند. موقعیت به‌خصوص در بچه‌ها پیچیده است. آنها به‌ندرت به معنای واقعی مهاجر هستند «والدین ممکن است اجباری یا اختیاری مهاجرت کنند اما بچه‌ها همیشه تبعیدی هستند: آنها برای ترک تصمیم نمی‌گیرند و نمی‌توانند به‌میل خود برگردند» (گرینبرگ و گرینبرگ ۱۹۸۹، ص. ۱۲۵). شیرخواران و کودکان نوپا به‌طور عمیق و در بیشتر مواقع به‌طور غیرمستقیم به‌واسطه بی‌ثباتی در ساختار روانی والدین تحت تأثیر قرار می‌گیرند.^۲ در این سن، بچه‌ها به میزان زیادی در مرحله پیش‌کلامی هستند و اغلب به هم‌خوانی عاطفی^۳ والدینشان وابسته هستند تا آشفتگی‌های هیجانی و فکری درون خود را خنثی کنند. هرآنچه با عملکرد «دربرگیرنده» بودن (بیون، ۱۹۶۷) خیالات مادرانه تداخل کند باعث می‌شود باقیمانده هضم‌نشده‌ای از تجربه در ذهن کودک بماند.^۴ در مورد مهاجرت، اگر والدین ماه‌ها قبل از ترک وطن، انرژی روانی خود را از آن بردارند و سوگ و اضطراب عمیقی در زمان ورود به کشور جدید داشته باشند، ممکن است کودک خردسال حمایت لازم برای ایگو را از دست بدهد و از پیامدهای شدید آن رنج برد (بونوویتس و ارگاس ۱۹۹۹).

1. Frozen grief

۲. وقتی کودکان به وسیله افرادی که در کشورهای خارجی زندگی می‌کنند به فرزندخواندگی پذیرفته می‌شوند، موقعیت خاصی ایجاد می‌شود (نورما پومرانتز، گفتگوی شخصی ۱۹۹۹). در اینجا از دست دادن محیط ادراکی آشنا با از دست دادن والدین بیولوژیک ترکیب می‌شود، ترومای دوگانه‌ای ایجاد می‌شود که مخصوصاً وقتی شدید است که سن کودک بیشتر باشد و یا پیوندهای مادرانه یا محیطی ایجاد شده باشد.

3. Affective attunement

۴. مهاجرت‌های کودکی فروید (در ۳ سالگی از فرایبرگ به لایپزیگ و در ۴ سالگی از لایپزیگ به وین) خالی از تأثیر روانی نبود. او «هرگز جنگل‌های اطراف فرایبرگ را فراموش نکرد» و «در گفتارش اغلب تنفر از وین را تکرار می‌کرد» (گی ۱۹۸۸، ص. ۱۰ و ۱۱) این مطالب نه تنها منعکس‌کننده آن است که او در آنجا با سختی، انزوا و یهودی‌ستیزی مواجه بوده بلکه نشان‌دهنده این واقعیت است که وین، فرایبرگ نبود!

کودکان بزرگ‌تر در هنگام مهاجرت، فانتزی‌هایی در مورد واقعه می‌پروانند. اختیار والدین برای تصمیم‌ها در این حوزه به راحتی وارد فانتزی‌های ادیپال بچه‌ها می‌شود. «در فانتزی ناخودآگاه پس، مادر به دنبال پدر مهاجرت می‌کند و آسیبی را که به کودک وارد می‌شود، در نظر نمی‌گیرد؛ در فانتزی ناخودآگاه دختر، پدر برای فراهم کردن امنیت و رفاه برای مادر مهاجرت می‌کند بدون اینکه رنج دختر را در نظر بگیرد» (گرینبرگ و گرینبرگ ۱۹۸۹، ص. ۱۲۵).

شاید دوران نوجوانی برای مهاجرت دشوارتر باشد. در این زمان فرد با تکلیف «تفرد دوم» (بلوس ۱۹۶۷) یا جدایی درونی از ابژه‌های عشق اولیه شیرخوارگی و کودکی مواجه است. چنین جدایی باعث بدتنظیمی سائق و گم‌گشتگی در مورد هویت فرد می‌شود. فقط این مسئله وقتی حل و فصل می‌شود که گروه همسالان پایداری دردسترس باشد تا با آنها همانندسازی آزمایشی، افزایش استقلال ایگو و آزادی جنسی را تجربه کند. سوگواری برای از دست دادن دوران کودکی با حرکت تسهیل شده توسط همسالان به سمت ارتباط با ابژه و هویت متناسب با سن جبران می‌شود. اگر بستر فرهنگی که چنین ماجرای در آن رخ می‌دهد ناگهان تغییر کند، ظرفیت برای رشد روانی دستخوش تغییر می‌شود. با از دست دادن رسوم فرهنگی آشنا در همان زمانی که فرد به شدت به دنبال استقلال از والدین است، ایگوی نوجوان متحمل «سوگواری مضاعف» می‌شود (واس این ۱۹۹۹). در این شرایط میزان پیوند والدین با هم و ثبات در درون خود والدین نقش تسکین‌دهنده دارد. در کل به نظر می‌رسد صرف نظر از سن خاص

تجارب مهاجرت کودکان تا حدودی به نگرش‌های والدین آنها قابل استناد است. عزاداری برای عزیزان به جا مانده در وطن، گناه یا پشیمانی، ترس از عاقبت قدم‌های بی‌پروا به سوی استقلال و اضطراب در مورد ناشناخته‌ها ممکن است والدین را مغشوش و دید بچه‌هایشان را مبهم کند. نیاز والدین برای مصون نگه داشتن خودشان و حفظ فرهنگ بومی یا از سویی دیگر، تمایل آنها برای تبدیل شدن به بخشی از جامعه غالب، به میزان زیادی بر بچه‌ها اثر می‌گذارد. گاهی اوقات بچه‌ها به دلیل ترس والدین در مورد از دست دادن تحمل، دچار آسیب می‌شوند [کان ۱۹۹۷، ص. ۲۷۸].

برخی مهاجرت‌ها ممکن است مظهري از بحران‌های میانسالی باشد. در انتهای دیگر عمر، در طی سالمندی، مشکلات دیگری وجود دارد.

در کل یک فرد سالمند تمایلی ندارد که نقل مکان کند: ترک چیزهایی که به او امنیت می‌دهد، دردناک است؛ گذشته‌اش بزرگتر از آینده است؛ همیشه بیش از آنکه به دست آورد، از دست می‌دهد. اگر او به خاطر شرایط بد یا به دنبال فرزندانش

نقل مکان یا مهاجرت کند تا تنها نماند، بسیار ناراضی می‌شود؛ او به طور واپس‌گرایانه‌ای احساس وابستگی می‌کند مانند یک بچه اما بدون انتظارات یک کودک و بدون توانایی رشد برای دستیابی به دستاوردهای جدید [گرینبرگ و گرینبرگ ۱۹۸۹، ص. ۱۲۸].

احمد (۱۹۹۷) می‌گوید که مهاجران سالمند به شدت تحت تأثیر فرهنگ‌پذیری^۱ در نسل جوان ترشان قرار می‌گیرند. اغلب آنها از فرهنگ‌هایی می‌آیند که از بچه‌ها انتظار می‌رود نه تنها از والدین سالمندشان مراقبت کنند بلکه واقعاً با آنها زندگی کنند. وقتی مورد اخیراتفاق نمی‌افتد، آنها به شدت ناامید می‌شوند. کارلین (۱۹۹۰) فهرستی از مشکلاتی را که پناهندگان و مهاجران سالمند با آن مواجه هستند، مطرح می‌کند. در میان آنها این موارد وجود دارد: (۱) دورافتادن از دوستان قدیمی (۲) مشکلات در پیدا کردن دوستان جدید (۳) محدودیت در استقلال (۴) تحرک (۵) ترس از ناتوانی در یادگیری زبان جدید (۶) نداشتن کار مفید برای انجام دادن (۷) عدم تأیید از سوی بچه‌ها و نوه‌ها (۸) احساس مورد نیاز نبودن و مورد قدردانی قرار نگرفتن (۹) بیماری‌های جسمی (۱۰) مواجهه با مرگ^۲. مورد آخر همیشه دشوار است اما وقتی فرد از سرزمین، آرامگاه‌ها و روح‌ها و همین‌طور از نیاکانش دور باشد، سخت‌تر هم می‌شود. روبه‌رو شدن با مرگ و خاکسپاری در سرزمینی که فرد احساس خارجی بودن دارد موجب غمگینی عمیق و شرم وجودی می‌شود. بهادرشاه ظفر (۱۸۶۲-۱۷۷۵) آخرین پادشاه مغول در هند که به وسیله انگلیس تبعید شد، وقتی در رانگنون، برمه (میانمار کنونی) درانتظار مرگ بود، چنین بیان کرد:

«ظفر توسط سرنوشت، با چنین خاکسپاری نفرین شده

او نمی‌تواند دو وجب از خاک وطنش را داشته باشد» (ص. ۸۹، ۱۸۶۲)

همه این موارد مطرح‌کننده آن است که سالمندی زمان مناسبی برای مهاجرت نیست و من موافق هستم. هرچند دوقرامجی (۱۹۹۴) دیدگاه متفاوتی دارد:

به نظر می‌رسد بهترین زمان برای اینکه فردی مهاجرت کند وقتی است که جوان یا پیر باشد، نه در این میان. در کل در دوران شیرخوارگی و کودکی، والدین و همشیره نسبت به جامعه، نقش بسیار مهمتری در تکامل دارند و تا زمانی که خانواده به عنوان یک واحد مهاجرت می‌کند، ساختار حمایت کودک، بدون تغییر باقی می‌ماند. بعدها

1. Acculturation

۲. فروید در سن ۸۲ سالگی و در اواخر عمرش، از وین به لندن نقل مکان کرد. هرچند او از وین بیزار بود و شهر را به خاطر تهدید زندگی‌اش ترک کرد، این نقل مکان کردن کاملاً بدون درد نبود. به قول فروید «احساس پیروزی در هنگام آزادی به میزان زیادی با سوگواری درآمیخته بود، یکی هنوزندانی را که از آن آزاد شده بود، بسیار دوست می‌داشت» (فروید، نامه به ماکس ایتینگون، ژوئن، ۱۹۳۸، نقل قول شده توسط گی [۱۹۸۸]، ص. ۹).

وقتی دوران نهفتگی و نوجوانی فرا می‌رسد، فرد می‌تواند فرایند همگون‌سازی هویت فرهنگی را آغاز کند. این امر تاحدودی شبیه به این است که شروع به ساختن خانه کند و بعد از گودبرداری زمین، نظر فرد دربارهٔ نقشهٔ پروژه تغییر کند. مشکل بزرگی پیش نمی‌آید چون هنوز فضای زیادی برای تغییر وجود دارد. یک حفره همیشه می‌تواند بزرگ‌تر شود. وقتی فرد مسن‌تر می‌شود، احتمالاً حس پایداری از هویت اجتماعی، مذهبی و فرهنگی از قبل شکل گرفته است و وظیفه‌ای که دارد آن است که در زمینهٔ یک ایگوی فرهنگی پایدار تغییر کند. خانه تاکنون ساخته شده است و زیاد نمی‌تواند تغییر کند. در عوض فرد می‌تواند آشپزخانه و حمام‌ها را نو کند و یک اتاق خانوادگی جدید با سقفی شیب‌دار اضافه کند. هرچند برای افرادی که در سال‌های نوجوانی یا نهفتگی هستند، هنوز به‌طور کامل، تعادل باثباتی بین سائق‌های نهاد و فرامن به‌دست نیامده است و آن فرایند هنوز احتیاج به یک گروه هم‌سالان و دروندادهای فرهنگی و اجتماعی دارد. به‌علاوه، ایگوی باثبات فرهنگی هنوز شکل نگرفته چون فرایند ساخت آن به‌تازگی آغاز شده است بنابراین تکلیف دربعد از مهاجرت، شبیه به ساختن یک خانهٔ جدید بر روی زیربنای قدیمی است. اگر زیربنای قدیمی با پروژهٔ خانهٔ جدید هماهنگ نباشد و اگر فرهنگ جدید بسیار متفاوت باشد، این امر نمی‌تواند محقق شود، بنابراین خودِ زیربنا باید اصلاح شود تا حدی که با برنامه‌های جدید سازگار باشد. این تکلیف دشوارتر است و منجر به سردرگمی بیشتر و تطابق ضعیف‌تر برای برخی افراد می‌شود [دوقرامجی، گفتگوی شخصی در ۲۸ آوریل ۱۹۹۴].

منش^۱ قبل از مهاجرت

جستجو برای خصوصیات شخصیتی خاصی که فرد را متمایل به مهاجرت می‌کند، موضوع وسوسه‌کننده‌ای است. شاید افرادی که فاقد ریشه هستند (افراد اسکیزوئید)، جاه‌طلبی بیشتری دارند (افراد خودشیفته)، عاشق چیزهای جدید در زندگی هستند^۲ (افراد ضد اجتماعی) و افرادی که می‌خواهند از افراد آسیب‌زننده فرار کنند (افراد پارانوئید) تمایل بیشتری برای مهاجرت دارند. هرچند این موضوع می‌تواند درست باشد، مهم است که بدانیم تصمیم برای مهاجرت از تأثیر متقابل و پیچیدهٔ عوامل اجتماعی اقتصادی و دروندروانی نشأت می‌گیرد. رگه‌های شخصیت فقط یکی از متغیرهای

1. Character

۲. هرچند نوجویی (Novelty seeking) یکی از خصوصیات افراد با اختلال شخصیت ضداجتماعی است، اما به تنهایی نمی‌تواند نشانگر این اختلال شخصیت باشد. مترجم

متعددی است که در این میان نقش دارد.

از سوی دیگر سازمان‌دهی منش، نقش بسیار زیادتری در چگونگی تطابق فرد با کشور جدید ایفا می‌کند. مَنگَز (۱۹۵۹) متذکر می‌شود که خطر دل‌تنگی و عدم تطابق متعاقب آن در افرادی بیشتر است که موفقیت محدودی در دستیابی به ظرفیت روانی برای تفرد دارند. گرینبرگ و گرینبرگ (۱۹۸۹) با استناد به مفهوم بالینت (۱۹۵۹) در مورد تیپ‌های «اُکنوفیلیک»^۱ (جویای ارتباط، جمع‌کننده ابژه، ذهن امنیت‌طلب) و «فیلوباتیک»^۲ (هیجان‌طلب، جویای چیزهای تازه، دارای ذهن مستقل) به نتیجه مشابهی رسیدند. به عبارت دیگر آنها مطرح کردند که افراد از نوع اُکنوفیلیک ممکن است مشکلات بیشتری در ترک وطن نسبت به گروه دیگر داشته باشند. نظر من این است که «اُکنوفیل» ممکن است مشکلات بیشتری در فازهای ابتدایی تر مهاجرت داشته باشد اما ممکن است به تدریج ابژه‌های دلبستگی در سرزمین جدید را دوباره کشف کند و مستقر شود. برعکس ممکن است «فیلوبات» از آزادی که به او در محیط جدید عرضه شده، لذت ببرد اما بعد ناآرام شود. در هردو مورد به نظر می‌رسد میزان دستیابی فرد به ظرفیت واقعی جدایی درون‌روانی بر توانایی او برای تحمل لحظات تنهایی که به‌طور حتمی با مهاجرت مرتبط است، به میزان زیادی تأثیر می‌گذارد.

ماهیت کشوری که ترک می‌شود

همچنین پیامد روانی مهاجرت به ماهیت کشور و منطقه ترک شده بستگی دارد. نقل مکان کردن از کشور فقیر به کشور ثروتمند با منافع مالی حتمی، احتمال دارد احساس ناخودآگاه گناه را برانگیزاند. دو خط از شعری که به زبان اُردو در ۱۹۸۰، هفت سال بعد از مهاجرت به ایالات متحده نوشتم، این احساسات را به تصویر می‌کشد.

زندگی مرفه، بهایی دارد: پشیمانی گیج‌کننده
آیا شادمانی، من را نگران کرده؟ البته.

در سطح خودآگاه، چنین احساس گناهی در مورد سبقت از دوستان و اقوام و همکاران هم‌وطن در کسب مادیات است. هرچند در سطحی عمیق‌تر مسائل شخصی‌تر مربوط به گناه محرم‌آمیزی مرتبط با دوره ادیب و «گناه جدایی» مرتبط با دوره پیش‌ادیپ نهفته است (مُدل ۱۹۶۵).

آنها که سرزمین‌هایی را ترک می‌کنند که از نظر سیاسی یا اقلیمی بی‌ثبات هستند، مشکلات بزرگ‌تری با فرایند سوگواری-آزادی در مهاجرت دارند. یک بحث منتشرنشده از اولین مقاله‌ام در مورد مهاجرت (اختر ۱۹۹۵) با روانکاوی مستقر در تورنتو، به نام جورج آواد (۱۹۹۵) به این نکته اشاره داشت. ضمن تصدیق وجود احساس گناه در مهاجران از کشورهای باثبات-مهاجران/انتخاب

1. Ocnophilic
2. Philobatic

کردند که دیگران را ترک کنند- آواد اشاره می کند:

نوع دیگری از احساس گناه وجود دارد، «گناه بازمانده» که ممکن است در پناهندگان شایع تر باشد. وقتی دیگران نجات نیافتند ما برای نجات پیدا کردن احساس گناه می کنیم. به علاوه ما برای از دست دادن عزیزان، وطن و پیوستگی سوگواری می کنیم بنابراین احساس گناه و سوگواری به هم مرتبط است و ممکن است به طور دفاعی علیه هم استفاده شود. در واقع احساس گناه بازمانده در متون مرتبط با هولوکاست به دلایل واضح بسیار بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. من فکر می کنم مهاجرانی که از مناطق آشفته جهان می آیند که در آنجا ویرانگری، مرگ و فقدان های مداوم وجود دارد به همان مقداری که نیاز دارند تا سوگواری کنند، نیاز دارند تا احساس گناه بازمانده را رفع کنند [آواد ۱۹۹۵، ص. ۶].

برای مهاجران و پناهندگانی که متعلق به کشورهایی هستند که از نظر سیاسی هنوز به رسمیت شناخته نشده اند، امید به روز باشکوهی که ملت آنها به یک دولت رسمی دست یابد، می تواند از سوگواری و همگون سازی ممانعت کند. دوقرامچی (۱۹۹۴) می گوید:

تعدادی از مردم برای چند نسل از وطن خویش نقل مکان کرده اند و با این امید زندگی می کنند که روزی به وطن برگردند (وقتی تأسیس شد). مانند ارمنی ها، فلسطینی ها، و غیره. احتمال دارد که در چنین شرایطی، فرایند گذار بعد از مهاجرت سخت تر شود [مکالمه شخصی، ۲۸ آوریل، ۱۹۹۴].

در مقابل، مهاجرت از کشوری ثروتمند به کشوری با رفاه کمتر، علی رغم رنگ و بوی معنوی و انسانی که گاه به خود می گیرد، ممکن است تظاهری از احساس گناه ناخودآگاه باشد؛ در این رابطه شهر شادی^۱ اثر لاپیر (۱۹۸۵) را ببینید که مهاجرت یک پزشک آمریکای شمالی به شهر بسیار فقیر کلکته در هند را توصیف می کند. همچنین احساس گناه در مهاجران از اسرائیل هم برجسته است. آنها شدیدتر از سایر مهاجران، این باور را دارند که دیر یا زود به اسرائیل برمی گردند. به علاوه آنها مشخصات کمی از خود بروز می دهند و می خواهند از دیده شدن (یا دیدن خودشان) به عنوان فراری هایی که "سرزمین موعود" را ترک کرده اند، اجتناب کنند:

آنها در سرزمین شان، یورد نامیده می شوند، اسمی تحقیرکننده به معنی «کسی که به واسطه ترک اسرائیل تنزل کرده است» و بدین وسیله اصول اساسی صهیونیسم را درهم شکسته است. این برعکس آله است، کسی که به خاطر مهاجرت به اسرائیل

۱. City of Joy، رمانی از لاپیر است، در ۱۹۹۲ فیلمی درام از آن به کارگردانی رولاند جوفای نوشته شد.